

«موانع ادغام سوریه در اقتصاد جهانی»

هیچ یک از مؤسسات مالی بین المللی همچون بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمانهای دیگر، با توجه به چنین شرایطی، مستقیماً در برنامه های اقتصادی سوریه مشارکت نداشته اند.

برای ورود به بازار سوریه باید با اشخاص و دلالان با نفوذ ارتباط برقرار کرد که از لحاظ سیاسی دارای نفوذ و قدرت هستند و هیچ سرمایه گذار خارجی نمی تواند بودن مشارکت این دلالان عمل کند. زیرا شبکه هدایت عمودی که متصل به دستگاه دولتی است، این جریان را ایجاد می کند. از سوی دیگر، حضور «اقلیت علوی» در رأس دستگاه دولتی که طی سالیان متمادی تمامی امکانات اقتصادی جامعه را در اختیار خود گرفته و اجازه فعالیت به سایر گروهها را نمی دهند، بر پیچیدگی اوضاع افزوده است. همچنین مسئله جانشین رهبری سوریه و واکنش های پایگاههای قدرت در درون جامعه و نهایتاً مسئله صلح با اسرائیل و اوضاع منطقه ای و بین المللی نیز محدودیت هایی برای انجام اصلاحات اقتصادی در سوریه ایجاد کرده است. با توجه به شرایط مذکور، ورود سرمایه های خارجی

تسلط دولت بر امور اقتصادی و مسئله واسطه گری طی سالیان متمادی، مشکلات خاصی برای اقتصاد سوریه به وجود آورده است، به نحوی که ورود هرگونه سرمایه گذاری خارجی به این کشور را با مشکل روبرو می کند. برای ورود به بازار سوریه، مشکلات خاصی وجود دارد. مشکل اصلی، شناسایی و انتخاب دلالان محلی قابل اعتماد است که تمامی فعالیتهای اقتصادی را تحت کنترل خود دارند و اصطلاحاً به آنها «۵۰ درصدی ها» گفته می شود. این دلالان، سرمایه گذاران و تاجران خارجی را از فرصتهای اقتصادی درون جامعه آگاه کرده و به منظور تسهیل انجام معاملات، با آنها قرارداد محلی به امضا می رسانند. مشکل دیگر مربوط به نحوه بستن قرارداد و اجرای آن است که به دلیل سالها تسلط دولت بر فعالیتهای اقتصادی و عدم وجود سرمایه گذاران و شرکتهای خارجی، قوانین و مقررات کافی برای تضمین سرمایه گذاریها وجود ندارد. در واقع

به سوریه و ادغام این کشور در بازارهای جهانی، کاری بسیار دشوار به نظر می‌رسد.

شروع نقش مسلط دولت در اقتصاد سوریه

تا نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، سوریه از لحاظ اقتصادی خودکفا بود. گشایش کانال سوئز و همچنین تداوم ضعف اقتصادی بازمانده از دوران امپراتوری عثمانی از دههٔ ۱۸۷۰، منجر به رکود اقتصادی در این کشور شد. این روند تا اوایل قرن بیستم ادامه یافت.^۱ در این زمان سوریه‌ها به ضرورت تغییر شرایط اقتصادی و یافتن بازارهای جدید و اتخاذ تکنیک‌های نوپی بردند.^۲ به نحوی که در اوایل جنگ جهانی اول، نیاز به دخالت بیشتر دولت به منظور بازگشت مجدد موفقیت اقتصادی نزد سوریه‌ها احساس شد. اما به دلیل وجود نظام قیمومیت، سوریه‌ها مجبور شدند تا جنگ جهانی دیگر و برقراری یک نظام جدید اقتصادی و تسلط دستگاه دولتی بر اقتصاد، صبر کنند.^۳

با پایان جنگ جهانی دوم، قشر قدیمی و رهبران سوریه که برخاسته از طبقهٔ مالکان و زمینداران اشرافی بودند و بر

دستگاه دولتی تسلط داشتند، به نحوی که هم قدرت سیاسی و هم منابع ثروت را در دوران امپراتوری عثمانی و دوران حاکمیت فرانسه در اختیار داشتند. به تدریج اعتبار خود را از دست دادند. از دیدگاه اقشار جوان جامعه که در دوران قیمومت از آگاهی و بینش سیاسی برخوردار شدند، رهبران قدیمی جامعه فاسد بوده و توانایی لازم برای کسب استقلال واقعی سوریه را نداشتند. همچنین اقشار مزبور آنها را به عنوان همکاران و وابستگان به فرانسه می‌نگریستند. این نسل جوان که در بین دو جنگ جهانی سازماندهی شده بودند (و به شکل جدیدی همچون حزب بعث در سوریه و جنبش افسران جوان در مصر پدیدار شدند) نه تنها رژیم‌های قدیمی را قبول نداشتند، بلکه ایدئولوژی آنها را نیز که مبتنی بر ایدئولوژی وارداتی اروپا بود و بر اجرای اصول لیبرالی تکیه داشت، زیرا سؤال بردند.

علت دیگر بی‌اعتباری رژیم‌های قدیمی، شکست تحقیر آمیز دولتهای عرب از اسرائیل بود که منجر به تأسیس این کشور در سال ۱۹۴۸ شد. در طول ۱۰ سال از این دوران، تمامی رژیم‌های قدیمی عرب،

به وسیله جنبش های ضد امپریالیستی،
ضد اسرائیلی و با نظریه سوسیالیسم عرب،
سرنگون شدند. «چارلز ایساوی»^(۱) در سال
۱۹۶۱ در این زمینه می نویسد:

«در ۴۰ سال گذشته، یا به طور
دقیق تر در ۱۰ سال گذشته، سه تغییر جهت
اساسی در حوزه قدرت خاورمیانه به وجود
آمده است: ۱- تغییر جهت از حوزه حاکمیت
خارجیان به حاکمیت ملی گرایان؛ ۲- تغییر
جهت از حالت زمینداری به حالت صنعتی،
مالی، بازرگانی و مدیریتی؛ و ۳- تغییر جهت
از بخش خصوصی به بخش دولتی»^۴ این
تغییرات اساسی با هدف توزیع مجدد ثروت و
قدرت به طور مساوی، پایان بخشیدن به
وابستگی و تکیه بر قدرتهای خارجی، حذف
فساد و اعاده عدالت صورت گرفت. در آن
زمان «راه سرمایه داری» در بعضی از
کشورهای در حال توسعه به منظور پیشرفت
اقتصادی برگزیده می شد. یکی از
عملکردهای این رژیم های جدید بعد از به
قدرت رسیدن، اصلاحات ارضی به منظور
قطع ریشه نظام ارباب و رعیتی بود.
حکومت های جدید، قرارداد اجتماعی با مردم

منعقد کردند و به منظور ایجاد اشتغال،
خدمات اجتماعی و تضمین برابری سیاسی و
اجتماعی امتیازات جدید اجتماعی به مردم
اعطا کردند.^۵ در سوریه نیز بعد از به
قدرت رسیدن حزب بعث، سیاست های متمرکز
اقتصادی به منظور حفظ موجودیت حکومت
بنا نهاده شد و با گذشت زمان سرمایه های
کشور در دست حکومت قرار گرفت که عمدتاً
صرف هزینه های نظامی، بوروکراسی اداری
و دیگر بخش های اجتماعی شد که به دولت
وابسته بودند.

اصلاحات حافظ اسد

حافظ اسد که از لحاظ ایدئولوژیک به
نابودی اسرائیل و از لحاظ داخلی به
سوسیالیسم واقعی معتقد بود، در سال
۱۹۷۰ به قدرت رسید. بعد از جنگ اعراب و
اسرائیل در سال ۱۹۶۷ که نتیجه آن از
دست رفتن بلندیهای جولان بود، سیاست های
حافظ اسد روز به روز از حالت ایدئولوژیک
خارج شد و با اتخاذ مشی مصلحت گرایی، به
سوی حل منازعات اعراب و اسرائیل گام
برداشت. البته وی همچنان به بازپس گیری

1. Charles Issawi

جولان از اسرائیل متعهد ماند.^۶

با توجه به شرایط مذکور، دهه ۱۹۷۰

از لحاظ داخلی نیز حافظ اسد، از سیاستهای افراطی اقتصادی حکومت قبلی دست کشید. نشانه های اولیه، حاکی از چرخشی آشکار به سوی اقتصادی باز و خصوصی بود. چنین چرخشی به معنای ایجاد هماهنگی با مصر و عربستان سعودی برای صلح با اسرائیل بود. از لحاظ اقتصادی، این جریان قابل مقایسه با سیاستهای «انور سادات» در مصر بعد از جنگ ۱۹۷۳ بود که منجر به چهار برابر شدن قیمت نفت شد. این افزایش قیمت عمدتاً به جیب کشورهای ثروتمند حوزه خلیج فارس سرازیر شد، اما کشورهای غیرنفتی عرب هم مرز اسرائیل نیز که در خط مقدم مقابله با این کشور قرار داشتند (همچون مصر و سوریه) از این شرایط جدید عمدتاً منفعت بردند، زیرا تنها راه بر خورد کشورهای چوچون عربستان سعودی و کویت در منازعه اعراب و اسرائیل، برای حفظ اعتبار خود نزد دنیای عرب، تأمین اعتبارات و امکانات مالی کشورهای هم مرز با اسرائیل بود. این کشورها همچنین از حضور دهها هزار کارگر خود در کشورهای حوزه خلیج فارس سود می بردند.

با رشد فزاینده ای برای اقتصاد سوریه همراه بود. در واقع تصمیم حافظ اسد در آزاد کردن اقتصاد و انعطاف پذیری بیشتر در قبال بخش خصوصی، عکس العملی در برابر ناتوانی بخش عمومی در تراکم سرمایه ها نبود، بلکه یافتن سازو کارهایی برای توزیع مجدد ثروت در درون کشور بود. اما این رشد اقتصادی بیشتر ناشی از انتقال ثروت از کشورهای ثروتمند عرب بود تا ساختار اقتصادی جامعه. به علاوه در دوران افزایش قیمت نفت، کشورهای اندکی به ذخیره ارزی یا فعالیت در بخش های تولیدی دست زدند. در نتیجه، تغییراتی که در محیط اقتصادی منطقه ای و بین المللی روی داد، انعکاس زیان آوری برای سوریه در پی داشت.^۷

بحران اقتصادی دهه ۱۹۸۰

برعکس دهه ۱۹۷۰ که با رشد نسبی اقتصاد سوریه همراه بود، دهه ۱۹۸۰ از لحاظ اقتصادی برای این کشور نامناسب بود. این امر بیشتر ناشی از مشکلات محیط سیاسی و اقتصادی منطقه ای و بین المللی بو

د تا ساختار متمرکز دولتی در اقتصاد سوریه. یکی از این مشکلات، کاهش قیمت نفت در اواسط دهه ۱۹۸۰ به دلیل عرضه بیش از تقاضا در بازار بود. این جریان نه تنها به اقتصاد سوریه آسیب رساند، بلکه منبع درآمد ارزی این کشور را که از سوی کشورهای ثروتمند عرب تأمین می شد، نیز قطع کرد. همزمان با این تحول، خشکسالی طولانی در این دهه، کشاورزی سوریه را که قبل از این نیز با اتخاذ سیاستهای جایگزینی واردات دچار آسیب شده بود، ویران کرد. به علاوه، بدهی های عمومی کشورهای در حال توسعه در اوایل دهه ۱۹۸۰، جریان تراکم داخلی سرمایه در این کشورها را کاهش داد و با بحران اقتصادی در کشورهای صنعتی، تأثیراتی منفی بر کشورهای در حال توسعه برجای گذاشت. نهایتاً پایان جنگ سرد، سوریه را از کمک های نظامی و اقتصادی عمده ای که از شوروی سابق و اروپایی شرقی دریافت می کرد، محروم ساخت.^۸ تمامی این تحولات منجر به تصمیم گیری رهبری سوریه جهت مشارکت در ائتلاف ضدعراق به رهبری آمریکا و به دنبال آن مشارکت در روند صلح مادرید در سال ۱۹۹۱ شد.^۹

در اوایل دهه ۱۹۸۰، اقتصاد سوریه دچار بحران تبادلی ارزی و عدم تعادل شدیدی در تراز پرداختها شد، به نحوی که دولت قادر به تراکم سرمایه ها نبود. به همین دلیل به منظور پرکردن جای خالی سرمایه، دولت تصمیم گرفت تا به بخش خصوصی آزادی بیشتری داده و برای تجمع سرمایه ها، شرایط ویژه ای برای جذب سرمایه گذاری خارجی و بازگشت سرمایه ای ایجاد کند که در اواسط دهه ۱۹۶۰ و در دوران حکومت افراطی سوسیالیستی، از کشور خارج شد. به همین منظور قوانینی در طول سالهای ۱۹۸۵، ۱۹۸۶ و ۱۹۹۱ به منظور جذب سرمایه های خارجی، آزادی و اعطای فرصتهای بیشتر به بخش خصوصی، ایجاد شرکتهای مختلط یا کاملاً خصوصی و کاهش فساد اداری، به تصویب رسید.

با توجه به این شرایط، «حافظ اسد در مسیر تثبیت و آزادسازی گزینشی» قرار گرفت.^{۱۰} دلیل اتخاذ سیاست آزادسازی گزینشی آن بود که، اگر بیش از اندازه یا خیلی سریع، اقتصاد کشور باز می شد، امکان داشت تا حمایت بخش عمومی که در واقع موجودیت حکومت براساس آن قرار دارد از

دست برود. به همین دلیل او سعی در جداسازی بخش عمومی کرد تا از تأثیرات افزایش آزادسازی تا جایی که امکان داشت،

در امان بماند. اما نهایتاً اقدام در این زمینه، نتیجه معکوسی در برداشت. بدین معنی که دستمزدهای واقعی به دلیل تورم ناشی از

بی ارزش شدن ارز، کاهش بعضی از یارانه‌ها و تعدیل بعضی از خصوصی‌سازی‌ها، تنزل یافتند. همه این مشکلات نشانگر راه‌های

گزینشی و مقطعی بود که حکومت به سوی اصلاح اقتصادی بر می داشت.

به طور کلی سیاستهای اقتصادی حکومت در این دوران، بیشتر به منظور حفظ موجودیت و جایگاه منطقه‌ای آن، اتخاذ

می شد و با استانداردهای جهانی که از سوی بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول دنبال می شد، هماهنگی نداشت. البته

آزادسازی گزینشی اقتصاد سوریه نسبتاً موفقیت آمیز بود و تمهیداتی که به کار گرفته شد، منجر به ورود نسبی سرمایه‌های

خارجی شد. اما به طور کلی رشد نسبی اقتصاد سوریه در اوایل دهه ۱۹۹۰، بیشتر ناشی از کمک‌های مالی کشورهای عرب

ثروتمند حوزه خلیج فارس، به عنوان پاداشی

به سوریه برای شرکت در ائتلاف ضدعراق بود تا ناشی از ساختار قوی اقتصادی و افزایش نسبی تولید نفت.

البته عوامل دیگری نیز در ضعف ساختار اقتصادی سوریه نقش دارند که عمده آنها عبارتند از:

۱- عدم وجود نظام بانکی پیشرفته یا بازار بورس برای سازماندهی سرمایه‌ها؛

۲- عدم وجود قوانین و مقررات مناسب و کافی برای فعالیتهای تجاری و تضمین سرمایه‌گذاریها؛

۳- عدم وجود بخش خصوصی که قادر به تراکم سرمایه‌ها بوده یا قدرت سیاسی لازم را برای ایجاد اصلاحات اقتصادی در اختیار داشته باشد؛

۴- کمبود سرمایه‌گذاریهای بین‌المللی به دلیل شرایط بی‌ثبات منطقه‌ای؛^{۱۱}

۵- وجود فساد اداری و واسطه‌گری در ساختار اقتصادی کشور (به خصوص ۵ درصدی‌ها) که مانع از ورود سالم تجاری به بازار اقتصادی سوریه هستند؛

۶- عدم وجود سرمایه‌های گسترده داخلی که منجر به سرمایه‌گذاری در بخش

تولیدی به جای واسطه‌گری شود؛^{۱۲} به وابستگی که به حزب بعث داشت، در سال ۱۹۶۳ زمام قدرت را به دست گرفت و تا به امروز نیز سرسختانه از آن محافظت کرده است.^{۱۳} در طول دوران حاکمیت این اقلیت، شبکه‌های وابسته به حکومت، تمامی فعالیتهای اقتصادی را تحت کنترل خود گرفته و از آن به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و حفظ موجودیت حکومت استفاده کرده است. در این دوران، علی‌رغم بعضی تغییرات در سیاستهای خرد اقتصادی، بیشتر فعالیتهای مهم اقتصادی در اختیار دولت قرار داشته است. در نتیجه، بخش خصوصی هنوز هم به طور گسترده‌ای به صورت جدا جدا باقی مانده و عمدتاً به دولت وابسته است.

۷- کارآنبودن بعضی از وزارتخانه‌ها که قادر به فراهم آوردن اطلاعات و شرایط و خدمات لازم به منظور شناسایی بازار برای شرکتهای خارجی نیستند؛

۸- وجود فن‌آوری و تکنیک‌های از رده خارج و کهنه که فعالیت شرکتهای سرمایه‌گذار را با مشکل مواجه می‌سازد؛

۹- نرخ بالایی رشد جمعیت که شاید مهمترین مسئله در درازمدت به حساب آید (۳٫۶ درصد سالیانه).

اقلیت حاکم در سوریه

تمایل به وجود نقش مسلط دولت در اصلاحات اقتصادی و حل مشکلات اجتماعی و سیاسی از سوی گروه حاکمان جدید که با نظامیان ائتلاف کرده بودند، ضروری شمرده شد. اقلیت حاکم که از علویان سوریه به شمار می‌آمدند، به سرعت به عنوان داور نهایی همه مسائل در جامعه مطرح شدند. در واقع انتقال از رژیم تحت قیمومیت بسیار ساده و قابل انتظار بود، زیرا این اقلیت علوی در دوران قیمومیت از طریق صعود فرصت طلبانه در درون ارتش و با توجه

اگر مقایسه‌ای بین اقلیت حاکم در سوریه و اقلیت حاکم در عربستان سعودی انجام گیرد، روشن می‌شود که وضعیت دو اقلیت مزبور در این دو کشور کاملاً متفاوت است. در طول سالهای حکومت آل سعود در عربستان، اقلیت حاکم به طور موفقیت آمیزی از طریق همکاری با جوانان و نخبگان تحصیل کرده غرب، رهبران قبایل و تشکیلات مذهبی در درون دستگاه سیاسی و

اقتصادی دولت، پایگاه نفوذ و حاکمیت خود است.

را حفظ کرده است. بنابراین حفظ سلامت و

موجودیت گروه‌های مزبور به آن گروه اقلیت

بستگی دارد. اما در مقابل، سیاست‌های اقلیت

حاکم در سوریه منجر به حذف مخالفان

مذهبی و طبقات تحصیل کرده و نخبگان

اقتصادی درون جامعه شد، به نحوی که آنها

مجبور به ترک کشور شدند. زیرا دستگاه

امنیتی آنها را به عنوان تهدیدی بالقوه

در نظر می‌گرفت.

با اتخاذ چنین سیاست‌هایی، بورژوازی

دولتی در حال حاضر نه تنها مربوط به بخش

عمومی است، بلکه عنصر مهمی در درون

بخش خصوصی نیز به حساب می‌آید. البته

شاید اقلیت حاکم در سوریه به این نتیجه

رسیده است که در این زمینه موفق‌تر از

سعودیها عمل کرده است، بدین معنی که

فاصله بین تجهیز و همگون سازی در سالهای

اخیر در سوریه خیلی کمتر از

عربستان سعودی بوده است. به نحوی که

عربستان سعودی در سالهای اخیر شاهد

بی‌ثباتی‌ها و بحران‌های متعدد داخلی

به عنوان نتیجه اتخاذ چنین سیاست‌هایی بوده

مسئله جانشینی حافظ اسد و مذاکرات

صلح

در سالهای اخیر دو مسئله دیگر نیز

اصلاحات اقتصادی حکومت سوریه را با

محدودیت مواجه ساخته است: ۱- مسئله

جانشینی حافظ اسد؛ ۲- رکود در مذاکرات

صلح میان سوریه و اسرائیل، همراه با تقویت

همکاریهای نظامی اسرائیل و ترکیه.

مسئله جانشینی به عنوان مشکلی

جدی از سال ۱۹۹۴ آغاز شد، یعنی زمانی

که پسر ارشد حافظ اسد، «باسل»^(۱) که برای

جانشینی وی انتخاب و تربیت شده بود، در

ساخته تصادف اتومبیل جان خود را از دست

داد.^{۱۴} بسیل شخصیتی کاریزماتیک داشت،

به نحوی که هم در میان نظامیان و هم در

میان عامه مردم از مقبولیت زیادی برخوردار

بود. با مرگ زودرس وی، حافظ اسد پسر

کوچکتر خود، «بشار»^(۲) را که در لندن به

تحصیل رشته چشم پزشکی مشغول بود به

کشور فراخواند. اما چون او برای این موقعیت

تربیت نشده بود، از آمادگی لازم برای پذیرش

1. Basil
2. Bashar

در میان نظامیان و مردم برخوردار نیست، به همین دلیل حکومت شروع به تبلیغ دربارهٔ او کرده است.

به طور کلی مسئله جانشینی حافظ اسد، مسئله بسیار با اهمیتی در سوریه تلقی می‌شود، زیرا انتقال قدرت از پایه‌های حزب بعث و دستگاه حکومتی به راحتی میسر نیست. در حال حاضر، حافظ اسد کاملاً قادر به انتقال پایه‌های قدرتی که موجودیت او را حفظ می‌کند (خصوصاً در میان حزب بعث، دستگاه نظامی امنیتی و بوروکراسی) به فرزند خود نیست، زیرا به این ابزارها در هنگام به قدرت رسیدن پسرش نیاز دارد. بنابراین یکی از مشکلات اساسی در درون جامعهٔ سوریه که حکومت را در اجرای اصلاحات اقتصادی محدود می‌سازد، مسئله جانشینی حافظ اسد و انتقال قدرت است، چه اینکه فرزند او رئیس جمهور باشد و چه نباشد.

مسئله دیگر، روند صلح با اسرائیل است. مذاکرات صلح سوریه-اسرائیل که با نشست صلح مادرید در اکتبر ۱۹۹۱ آغاز شد و ادامه یافت، در آوریل ۱۹۹۶ به دنبال حملهٔ حماس از جنوب لبنان به مناطق

شمالی اسرائیل و هجوم نیروهای اسرائیلی به جنوب لبنان برای پاسخگویی به آن، به حالت تعلیق درآمد و روابط دو کشور را دچار

تنش کرد. از سوی دیگر با به قدرت رسیدن حزب افراطی لیکود و انتخاب نتانیاهو به نخست وزیر اسرائیل که با توجه به اصول و ملاحظات ایدئولوژیک و استراتژیک و برخلاف سیاستهای حزب کارگر، تمایلی به عقب نشینی از بلندبیهای جولان نداشت، روابط دو کشور به تیرگی گرایید، به نحوی که حکومت سوریه از هرگونه دستیابی به نتایج مثبت در روند صلح با این حکومت نا امید شد. در زمینهٔ اقتصادی نیز افزایش تنش با اسرائیل به معنای اتکای بیش از حد حافظ اسد بر آن دسته از عواملی بود که کمترین خواستهٔ آنها، اصلاحات اقتصادی با جهت گیری بازار است. اما همان طور که گفته شد، او عملاً نشان داده است که انعطاف پذیری بسیار کمی در اجرای سیاستهای جدید و ناگهانی دارد.

البته امضای یک صلح ساده با اسرائیل به معنای ایجاد نوسنداروی اقتصادی نیست که بسیاری از سوریه‌ها از آن انتظار دارند. مصر نیز در سال ۱۹۷۹، قرارداد صلح

با اسرائیل را امضا کرد، اما وضعیت اقتصادی این کشور در مقایسه با سالهای قبل از صلح حتی بدتر نیز شده است، یا اردن که در سال ۱۹۹۴ با اسرائیل صلح کرد، هنوز هم منتظر دریافت کمک‌ها و ثروت‌های بادآورده اقتصادی است. در واقع با وجود بنیه قوی و مسلط اقتصادی اسرائیل در منطقه، این کشور خیلی بیشتر از سایر شرکای صلح خود، از این وضعیت سود می‌برد. مسئله‌ای که حافظ اسد در مورد آن کاملاً هوشیارانه و محتاطانه عمل می‌کند.^{۱۵} البته پیشرفت در مذاکرات صلح و تثبیت اوضاع منطقه، اقتصاد سوریه را به روی سرمایه‌گذاری خارجی، بیشتر باز می‌کند، کمک‌های اعتباری سازمانهای مالی بین‌المللی را افزایش می‌دهد و به دولت اجازه می‌دهد تا بعضی از مخارج دفاعی خود را به بخش اقتصادی هدایت کند. اما همه این مسائل می‌توانند نتایجی منفی بر پایگاههای قدرت در درون جامعه سوریه نیز داشته باشند.

به طور کلی می‌توان گفت که عمده فکر و تصمیم‌گیریهای حافظ اسد، صرف استراتژیهای مقابله با اسرائیل و مشکلات درون دنیای عرب است تا اصلاحات داخلی

اقتصادی. او با سوءظن معتقد است که اسرائیل با حرکتی گازانبری سعی در محاصره این کشور از طریق خاک خود و همچنین از طریق لبنان و ترکیه را دارد که در این راه توسط آمریکا نیز حمایت می‌شود. از نظر او، اتخاذ سیاست «مذاکره با لبنان در مرحله اول» از سوی حکومت اسرائیل و خروج این کشور از جنوب لبنان، سیاستی آگاهانه برای منزوی کردن سوریه است. البته او به اتخاذ راه حلی صلح‌آمیز، اگر شرایط رضایت‌بخشی داشته باشد، متعهد است.^{۱۶} زیرا محیط بین‌المللی و منطقه‌ای، سوریه را در این مسیر قرار می‌دهد. اما وقتی احساس کند که قصد فریبش را دارند یا تحت فشار و تهدید قرار گرفته، قادر است که روند صلح را طولانی‌تر و گسترده‌تر کند. در واقع استراتژی او در روند صلح، همانند روشی است که او در منازعات اعراب-اسرائیل به کار گرفته است، یعنی جلوگیری از سلطه منزوی شدن سوریه و جلوگیری از سلطه اسرائیل در منطقه.^{۱۷} او سعی دارد که نشان دهد، سوریه حاضر به اعطای هیچ‌گونه امتیازی نیست و عجله‌ای نیز برای برقراری صلح ندارد.

گزینشی اقتصادی داشته است. هر چند سیاستهای کوتاه مدت و مقطعی او در حفظ ثبات حکومت و گذر از بحرانهای اقتصادی و سیاسی نسبتاً موفقیت آمیز بوده است، اما دیگر زمان به نفع او نیست، زیرا تغییر و تحول در اوضاع داخلی، محیط تجاری و تشکیلات منطقه‌ای، انجام تغییرات را اجتناب ناپذیر کرده است.

ترجمه و تلخیص: دکتر کیهان بزرگر
از محققین مرکز پژوهشهای علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

پاورقی‌ها:

- ۱- برای اطلاعات بیشتر در زمینه اقتصاد سوریه در این دوران، بنگرید به:
-Roger Owen, *The Middle East in the world Economy 1800-1914*, (New York: Methuen, 1981), pp. 76-82, 153-179 and 244-272.
2. *Ibid*, p. 289.
۲- برای اطلاعات بیشتر در زمینه نظام قیمومیت و حاکمیت فرانسه بر سوریه، بنگرید به:
-Philip S. Khoury, *Syria and the French Mandate: The Politics of Arab Nationalism, 1920-1945*, Princeton: Princeton University Press, 1987.
4. Charles Isaawi, *The Economic History of the Middle East 1800-1914*, Chicago: Chicago University Press, 1966 p. 505.
5. See: Hanna Batatu, "Some Observations on the Social Roots of

موانع انجام اصلاحات که منجر به رشد اقتصادی و ادغام سوریه در اقتصاد جهانی می‌شوند، فراوان هستند. این موانع عمدتاً ناشی از وضعیت داخلی، ناکارآمدی ساختار حکومتی و تسلط مطلق دستگاه دولتی بر فعالیتهای اقتصادی و همچنین عوامل محیطی منطقه‌ای و بین‌المللی هستند. گفته می‌شود که گورباچف آخرین رهبر شوروی سابق، متهم به جایگزینی گلاسنوست بدون انجام پروستاریکا است، یا رهبری چین متهم به اجرای پروستاریکا بدون انجام گلاسنوست است. حافظ اسد متهم به عدم انجام هر دو مورد می‌باشد. در واقع پابرجایی حافظ اسد در رأس قدرت، گذر از بحران‌های شدیدسیاسی و اقتصادی، ثبات رژیم و کنترل در سطحی مطمئن و حتی مقبولیت او، بستگی به افزایش دوره‌ای قیمت نفت، محصولات خوب کشاورزی در نتیجه بازرانهای فصلی و بینش عمیق سیاسی‌اش در تصمیم‌گیری‌های مصلحت‌جویانه و حیاتی همچون، تصمیم به شرکت در ائتلاف ضدعراق به رهبری آمریکا در جنگ خلیج فارس و یا تثبیت و آزادسازی

-Henry T. Azzam, *Capital markets in the Arab World*, Washington, DC: The National U. S-Arab Chamber of Commerce, 1995.

12. Hinnebusch, "Syria", in Tim Niblock and Emma Murphy (eds.), *Economic and Political Liberalization in the Middle East*, London: British Academic Press, 1993, P. 194.

۱۲- البته در طول این دوران، مبارزاتی در جهت براندازی حکومت اقلیت علوی در سوریه صورت گرفته است. از جمله این مبارزات می توان به تلاش «صلاح جدید» در سال ۱۹۷۰ برای براندازی حکومت علوی اشاره کرد.

۱۴- در مورد مسئله جانشینی حافظ اسد، بنگرید به:

-*New York Times*, January 28, 1997.

15. See: Patrick Seale and Linda Butler "Asad's Regional Strategy and the Challenge from Netanyahu", *Journal of Palestine Studies*, Vol. XXVI, No. 1, Autumn 1996, p. 36.

16. *Ibid.*, pp. 27-41.

17. *Ibid.*, pp. 36-37.

ترجمه و تلخیص دکتر کیهان برزگر

کارشناس مرکز پژوهشهای علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Syria's Ruling Military Group and the Causes of its Dominance", *Middle East Journal*, Vol. 35, Summer 1981.

۶- حافظ اسد در جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، پست وزارت دفاع را برعهده داشت. بنابراین نوعی احساس مسئولیت شخصی در باز پس گیری بلندیهای جولان دارد. در واقع حافظ اسد و مردم سوریه کاملاً متعهد به انجام این عمل هستند. لذا هرگونه تفکری مبنی بر اینکه سوریه در حال حاضر یا در آینده با چیزی کمتر از خروج نیروهای اسرائیلی از این بلندیها موافقت می کند، غیرواقع بینانه است.

7. Heydemann's, "The Political Logic of Economic Rationality: Selective Stabilization in Syria", in Henri Barkey (ed), *The Politics of Economic Reform in the Middle East*, New York: St. Martin's Press, 1992, p. 32.

۸- تخمین های مختلف، میزان بدهی سوریه به روسیه (شوروی سابق) را حدود ۱۲ تا ۱۰ میلیارد دلار در نظر می گیرند. در حال حاضر، روسیه صریحاً خواستار بازپرداخت همه یا قسمتی از این بدهی ها است. اما حافظ اسد معتقد است که این بدهی ها مربوط به دوران شوروی سابق بوده و بخشی از بودجه تخصیصی آن کشور برای گسترش نفوذ در منطقه خاورمیانه، از طریق سوریه، به حساب می آید.

۹- البته شرکت سوریه در ائتلاف ضدعراق، به اختلافات سیاسی، ایدئولوژیک و جغرافیایی بین دو کشور نیز برمی گردد. در گذشته نیز حافظ اسد به طرفداری از ایران در جنگ ۸ ساله ایران و عراق پرداخت.

10. See: Heydemann, *op. Cit.*, pp. 11-39.

۱۱- به عنوان مثال، تنها ۳ درصد از سرمایه های خارجی به منطقه خاورمیانه سرازیر می شود. این امر نشان می دهد که تجارت با کشورهای این منطقه برای سرمایه گذاران خارجی از جذابیت لازم برخوردار نیست. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه بنگرید به: